به نام خدا

کاردستی غولی نیکان

کاری از موسسه تنظیم و نشر آثار
آیت‌الله‌العظمی مکارم شیرازی(مدظله‌العالی)
زیر نظر پایگاه اطلاع رسانی دفتر معظم‌له

مدیرهنری و مجری: نعیمه جلالی‌نژاد
نویسنده: لیلا خیامی
ویراستار: مهدی صباغی
تصویرساز: غزاله باروتیان
صفحه آرایی: محمدحسین همدانیان
ناظرین: وحید علیان نژاد |احمد غفاری
چاپ: اول ۱۳۹۸
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۳۲۸-۵
شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۳۳۷-۷
چاپخانه: احسان
انتشارات: امام علی بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام
نشانی: قم، خیابان شهدا، کوچه۲۲، پلاک ۱۵
تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۳۲۴۷۸
فکس: ۰۲۵-۳۷۸۴۰۰۹۶
سایت ناشر: www.imamalipub.ir/www.makarem.ir

سرشناسه: خیامی، لیلا،۱۳۵۸
عنوان و نام پدیدآور: کاردستی غولی نیکان، حسادت/نویسنده لیلا خیامی، تصویرگر غزاله باروتیان
مشخصات نشر: قم: انتشارات امام علی بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام، ۱۳۹۸
مشخصات ظاهری: ۲۴ ص.مصور رنگی
فروست: مجموعه داستان های نیکو و نیکان: ۱
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: گروه سنی: ب،ج
موضوع: داستان های فارسی
موضوع: Persian fiction
موضوع: حسد در کودکان--داستان
موضوع: Jealousy in children -- Fiction
شناسه افزوده: باروتیان، غزاله، ۱۳۶۷، تصویرگر
رده بندی دیویی: ۱۳۹۷ ک۹۶۳خ۳فا۸
شماره کتاب شناسی ملی: ۵۲۷۲۷۶۴

برگرفته از کتاب یکصد و پنجاه درس زندگی
آیت الله العظمی مکارم شیرازی مدظله العالی

1

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حضرت
آیت الله العظمی مکارم شیرازی مدظله العالی

کاردستی غولی نیکان

موضوع: حسادت

نویسنده: لیلا خیامی

تصویرگر: غزاله باروتیان

نیکان داشت توی اتاق دور خودش می‌چرخید و فکر می‌کرد: «نه نمی‌شود، باید یک کاری کنم. باید خرابش کنم. نباید نیکو برنده شود.» بعد لبخندی زد و یواشکی رفت سمت اتاق نیکو. نیکو توی حیاط بود، داشت با نیکی‌کوچولو بـازی می‌کرد. نیکان بی‌سر و صـدا رفت توی اتاق و شروع کرد به گشتن. این ور را گشت، آن ور را گشـت. پس کاردستی نیکو کجا بود؟ کجا قایمش کرده بود؟

نیکان با خودش گفت: «اگر کاردستی نیکو را خراب نکنم، حتماً برنده می‌شود و مامان جایزه را به او می‌دهد.»

مامان گفته بود هریک از بچّه‌ها که یک ماکت قشنگ از اتاقش درست کند، برنده می‌شود و یک جایزه‌ی خوب می‌گیرد. نیکان همانطور که می‌گشت آه کشید و توی دلش گفت: «کاش من هم می‌توانستم مثل نیکو یک کاردستی قشنگ درست کنم!»

او همانطور که زیر تخت را نگاه می‌کرد، لبخند بدجنسانه‌ای زد و گفت: «ولی اگر کاردستی نیکو خراب شود، آن وقت کاردستی من بهتر است.»

همین موقع بود که چشم نیکان به جعبه‌ی کوچولوی زیر تخت افتاد. خودش بود، کاردستی نیکو بود. چقدر قشنگ بود! نیکو حتّی ماکت خودش و نیکان و نیکی‌کوچولو را هم درست کرده بود، چه بامزه!

مکارم الآثار

نیکان آهسته دستش را روی ماکت کشید و بعد با عجله چند جایش را پاره کرد، بعد جعبه را کنار تخت انداخت و دوید توی اتاقش.
قلبش داشت تندتند می‌زد؛ چون هم ترسیده بود و هم از کار خودش ناراحت بود. نیکان با خودش گفت: «عیبی ندارد، همه‌اش را که خراب نکردم. وقتی جایزه را بگیرم همه چیز یادم می‌رود.»

مکارم الآثار

ظهر مامان همه را
برای ناهار صدا زد. نیکو با خوشحالی
کنار نیکان سر سفره نشست و گفت: «کجا
بودی؟ داشتی کاردستی‌ات را درست می‌کردی؟»
نیکان لبخندی زد و چیزی نگفت.
نیکو کمی سالاد توی ظرف نیکان ریخت و گفت:
«بیا بخور، حتماً حسابی خسته شده‌ای.»
نیکان خیلی خجالت کشید. لُپ‌هایش حسابی
قرمز شد. مامان بعد از ناهار گفت: «نیکان‌جان!
مواظب خواهر کوچولویت باش. من و نیکو یک
سر می‌رویم خانه‌ی همسایه‌ی رو به‌رویی.»

مامان و نیکو که رفتند، نیکان توی حیاط کنار نیکی کوچولو دراز کشید و شروع کرد به لالایی خواندن؛ امّا نفهمید چی شد که خودش خوابش برد و خواب عجیبی دید. خواب که نه، یک کابوس درست و حسابی. خواب نیکان پُر از ماکت‌های گنده‌ی غولی بود که داشتند دنبالش می‌دویدند.

نیکان داشت جیغ می‌کشید که
با صدای بابا از خواب پرید و داد زد:
«وای! باباجان، کمکم کن!»
بابا نیکان را بغل کرد، بوسید و گفت:
«نترس، خواب دیدی پسرم!
نیکی کوچولو کجاست؟»
نیکان دور و برش را نگاه کرد و گفت:
«همین جا بود!»

مکارم الاثار

نیکان همراه بابا دوید دنبال نیکی‌کوچولو. نیکی‌کوچولو را توی اتاق نیکو پیدا کردند؛ درحالی‌که کنار تخت نشسته بود و داشت ماکت نیکو را می‌جوید. بابا داد زد: «چکار می‌کنی؟» نیکان ته دلش خوش‌حال شد. خیالش راحت شد. دیگر ماکتی در کار نبود. همه‌اش خراب شده بود.

وقتی مامان و نیکو برگشتند، کاردستی تکّه‌پاره را دیدند. نیکو حسابی گریه کرد. آن‌قدر گریه کرد که نیکان دلش سوخت. همه‌اش تقصیر او بود. اگر ماکت را سرجایش می‌گذاشت، نیکی‌کوچولو پیدایش نمی‌کرد. اصلاً نباید به ماکت دست می‌زد. نباید حسودی می‌کرد.

نیکان رفت پیش نیکو، همه چیز را گفت و از او معذرت خواهی کرد؛ امّا نیکو حالش بهتر نشد. او هنوز داشت گریه می‌کرد.

مکارم الآثار

آن شب نیکان از ناراحتی تا نزدیک صبح بیدار بود. برای همین صبح تا دیر وقت خوابید. از خواب که بیدار شد رفت توی حیاط، نیکو نشسته بود گوشه‌ی حیاط. انگار حالش بهتر شده بود و همه چیز را فراموش کرده بود. او داشت دوباره ماکتش را درست می‌کرد. چقدر قشنگ شده بود از قبلی هم بهتر.

نیکان ته دلش حسودی‌اش شد؛ امّا بعد که یاد اتّفاق‌های دیروز و گریه‌های نیکو افتاد، گفت: «آفرین نیکو، خیلی خوب شده! من هم باید بروم سراغ کار دستی‌ام و کاملش کنم. باید خیلی خوب کار کنم تا ماکتم از تو بهتر شود.»

نیکو گفت: «ممنون نیکان جان! زودتر برو، وقت زیادی نداریم تا شب باید ماکت‌هایمان را کامل کنیم.»

نیکان به اتاقش رفت. او داشت برای
بهتر شدن ماکتش فکرهای تازه می‌کرد.

پی‌نوشت: ماکت یک نوع کاردستی است
که با استفاده از وسایل مختلف،
چیزی شبیه اتاق،
خانه، ساختمان، کارخانه
و... می‌سازند.

مکارم الآثار

امام صادق علیه السلام:

کسی که حسودی می کند اول به خودش ضرر می رساند.
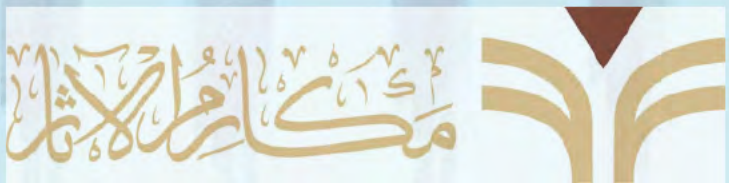
بحارالانوار، جلد۷۳، ص۲۲۵